

رجال عصر ناصری

تألیف

جناب آقای دوستعلی خان معیر الممالک

نوازندگان دوران ناصری

هر چند آقای خالقی که خود اهل درد و از نوازندگان شیرین پنجه معاصر است تا آنجا که میسر بوده در گرد آوردن مدارک معتبر درباره زندگی و چگونگی هنر استادان موسیقی گذشته کوشیده و اثری نفیس بنام « سرگذشت موسیقی ایران » بوجود آورده است نگارنده پیروی از خواسته دوست دانشمند گرامی آقای یغمائی مدیر محترم مجله یفا در حدود اطلاع بنگارش شرح احوال نوازندگان دوران ناصری مبادرت میورزد .

۱ - نخستین استاد سنتور بنام این ساز مشهور بود و وی را سنتورخان

میخواندند . میرزا عبدالمطلب پدر سرورالملک شاگرد او بوده است . سنتورخان در اواخر سلطنت محمدشاه قازی شهرت یافت . شاه مبتلا بنقرس سخت بود و شبها از شدت درد تا صبح خوابش نمیبرد . اطبا که از درمان فرومانده بودند درجه علاقه شاه را به سنتورخان میدانستند چاره ای اندیشیده اغلب او را باطابق مجاور خوابگاه میبردند تا نرم نرمک سنتور بنوازد . چون نوای ساز استاد بر میخواست بیمار درد را از یاد میبرد ، ناله را ترک میکرد و سر را از بالش برداشته بزیر لب میگفت ؛ « آه ! سنتورخان سنتورخان ! » سپس دیده بر هم مینهاد و مانند آنکه ماده ای مخدر در او تأثیر بخشیده باشد اندک زمانی بخواب میرفت . این داستان را ناصرالدین شاه برای مادر بزرگم تاج الدوله حکایت کرده بود و من از او شنیده ام .

۲ - خوشنوازخان در اوایل دوران ناصری طلوع کرد . در علم موسیقی و نواختن کمانچه سرآمد زمان خود بوده است . کمانچه وی باعتبار خورشید طلا و مرصمی که برشکم داشته بکمانچه خورشید معروف بود . پس از فوتش ناصرالدین شاه ساز استاد را از بازماندگانش خریداری کرد و بیادگار او در موزه نهاد . اسمعیل خان از شاگردان خوشنوارخان بود که با کمانچه غوغا میکرد . دو سرازو بجا ماند که هر دو دست پرورده پدر استاد کمانچه بودند .

۳ - آقا علی اکبر پدر میرزا حسینقلی و میرزا عبدالله . وی از موسیقی دانان ردیف اول بود و تار و آواز را بر حد کمال خوش مینواخت . از سرورالملک شنیدم که پنجه او را میستود و میگفت ؛ « چون آقا علی اکبر مضراب بر سیم آشنا میساخت من در عالمی دیگر سیر میکردم و نوازندگی خود از یادم میرفت » . این قضاوت از استادی مانند سرورالملک درباره او اهمیت فراوان دارد و میماند که تا کجا قدرت و مهارت داشته است . آقا علی اکبر شبها تار خود را کنار بستن مینهاد و



میرزا عبدالله استاد سه تار و تار

میخواهید و گاه در نیمه شب بیدار شده گوشه ای ترازه مینواخت . یکشب کسی در خواب باو میگوید رنگ اصول را که از قطعه های قدیم است و بکلی فراموش شده بتو میآموزم و چنان میکند . آقا علی اکبر در دل شب از خواب جسته میان بستر تار را از کنار برمیگیرد و آهنگی را که در عالم رؤیا آموخته بود مینوازد . روز بعد رنگ را برادر زاده اش آقا غلامحسین میآموزد و بعداً او بیسر عموهای خود آقا میرزا حسینقلی و آقا میرزا عبدالله تعلیم میدهد . شیخ شیراز رحمة الله علیه در یکی از غزالیهای شیوای خویش از این مقام یاد میکند : « چنان موافق طبع افتدم که ضرب اصول » . نگارنده این داستان را از



آقا حسینقلی استاد تار

میرزا حسینقلی بیاد دارم و رنگ مزبور را نیز از او شنیده‌ام. میرزا حسینقلی پس از فوت پدر با کمک برادر و استعداد و همت خود پنجه‌های او را راجبا و مقام استاد یی را احراز کرد.

سینم‌الملک نقاش با آب و رنگ مجلس تعلیم آقا علی‌اکبر را نقش کرده که استاد با تارش در میان و چند تن از شاگردان سرشناسش گرداو دیده میشوند. این اثر را نزد میرزا عبدالله که او نیز از نوآرندگان بی‌بدل تاریخ بود دیدم و در خریداریش هر چه بیشتر اصرار ورزیدم کمتر نتیجه گرفتم. آقا غلامحسین در نواختن تار استاد و در علم موسیقی و ردیف شناسی بی‌مانند بود.

۴ - آقا محمد صادق خان - او پس‌میرزا عبدالملک بود و خداوند موسیقی، فنش نواختن سنتور بود، و میضرابی سحرآمیز داشت. مهارت، ذوق، سلیقه و ابتکار را بی‌کجا گرد آورده بود و با آنکه سنتورش از دیگر سنتورها چیزی افزون نداشت از آن نواهایی بیرون می‌آورد که گوئی از گسترگی در ترنم است. در اواخر دوران ناصری ملقب به سرورالملک شد و تقاره‌خانه که از مناصب جلیل آن عهد بود بوی ارزانی گشت. یکی از ابتکارات او این بود که در چند بیالّه بلورین بمقدارهای مختلف آب میریخت و آنها را بایک بیالّه خالی بردیف میچید سپس بشوهای که ساز را کوک میکنند با مضرابهای مخصوص آنها را می‌آزمود و مایع محتوی بیالّه‌ها را آنقدر کم و زیاد میکرد تا مطلوب حاصل میشد، آنگاه نواختن آغاز میکرد و با صدای نرم و مرتعش آن ساز بلورین شوندرها سراپا فرق سرور میساخت. نظیر این هنر را با آجر و نیمه آجر نیز بروز میداد بدین معنی که آجرهای درست، نیمه و پاره را کم و بیش رطوبت میداد و با کوچکترین قاعده بر زمین مینشاند، آنگاه بادو مضراب چوبین بنواختن میبرداخت و صدائی از این ساز شکفت بیرون میکشید که غیر قابل تقدیر و تشبیه است. سرورالملک اکرام‌الدوله دختر صاحب دیوان شیرازی همسر یکی از پسران عضدالملک نایب‌السلطنه را موسیقی و آواز آموخته بود. این شاگرد با مایه چنان عالی از آب بیرون آمده بود که استاد بوجود او میباید و صوتش را بمنوان بهترین نمونه مسعود. پروانه خواننده معروف که در شعله ذوق میگذاخت و سرانجام از آتش تب سراپا سوخت دختر دایه اکرام‌الدوله بود و خوش خوانی و گوشه‌های علمی را از خواهر رضاعی خویش آموخته بود.

در سال هجدهم سلطنت ناصرالدین شاه تجار بخانه «رُمن» برای نخستین بار چند بیانو بایران آورد که یکی از آنها بخانه ما آمد. روزی که بیانورا نزد جدم نظام‌الدوله معیرالملک آوردند همه حیران ماندند که این چگونه سازی است، چگونه بایدش کوک کرد و چگونه اش نواخت؟ سرورالملک که حضور داشته است پیش‌رفته بمطالع میبردازد و پس از ساعتی آزمایش اظهار میدارد که بیانو کوک ماهور است (در کوک فرنگی میتوان دستگاد ماهور را نواخت) و با تسلطی که بسنتور داشته ساز تازه را بصدامی آورد و چند پنجه از ماهور مینوازد. پس از چند روز وقت و کار صحر کوک کردن بیانورا نیز در مییابد و آنرا بکوک شور در می‌آورد. آوازه شهرت بیانو نواز جدید در شهر منعکس میشود و شاه سرورالملک را احضار میکند تا بیانوئی را که در گوشه بالاخانه ایس‌الدوله زن سوگلیش مدت‌ها خاموش افتاده بود بصدا در آورد. مادرم عصمه‌الدوله از سرورالملک خواست تا «تسیم» نامی از کتیزانش را بیانو بیاورد. او هر چه می‌آموخت بمادرم تعلیم میداد و هر وقت عصمه‌الدوله باندرون شاهی میرفت و چند شبی آنجا میماند برای پدرتاجدار بیانو مینواخت و بانوئی که بغواندن آشنا بودند با ساز او زمزمه آغاز کرده تصنیفهای تازه را بمخواندند. داستان دریافتن سرورالملک چگونگی کوک و نواختن بیانو را سید حکیم معروف به شمس‌المعالی که از فضیلتی عصر خود بود و از علم موسیقی نیز



مجلس نوازندگان دوره ناصری تابلوی کار کمال الممالک در سال ۱۳۱۰ ه. ق
کشیده شده و اصل آن در گلستان است .

۱ - محمد صالح خان (نوازنده سنتور) - ۲ - اسمیل خان کمانچه کش - ۳ - آقا غلامحسین (نوازنده تار)

بهرامی داشت برای نگارنده حکایت کرده است .

۵ - آقا میرزا غلامحسین مشهور به

آقا جان سنتوری پدر حبیب سماع حضور از شاگردان میرزا عبدالمطلب پدر سرورالملک بود . این استاد چیره دست سبک خاصی اختیار کرده بود که بعدها پسرش در سایه تعلیمات سرورالملک از آن پیروی کرد و بدرجه اعلاش رسانید . میرزا غلامحسین سازی ساخته بود شبیه کمانچه که چند سیم اضافه و دسته‌ای بلند داشت و میبایست استاده آنرا نواخت . شبی ساز مزبور را که « مجلس آرا » نام نهاده بود نزد شاه و بانوان حرم نواخت و مورد تحسین و انعام واقع گردید . کریم شیره ای که از دلکهای زمان بود دستور داد تا شبیه مجلس آرا را با شکمی به مراتب بزرگتر و دسته‌ای چند برابر بلندتر بسازند و روزی



آقا غلامحسین استاد تار

که شاه دماغی داشت و با خواص در گلستان تفرج میکرد آنرا بکمک چندتن از فراشان بحضور برد و روی پایه‌ای بلند رفته تقلید نواختن و عربده کردن آغاز کرد ، صحنه بسیار مضحکی ایجاد شد شاه و اطرافیانش زمانی بهقهقه خندیدند . در پایان کار چون شاه از او چگونگی را پرسید کریم عرض کرد چندی پیش آقا جان سنتوری سازی تازه ساخت و بنا نواختن آن در حضور شاهانه انعام شایان دریافت داشت ، من سازی چهار برابر آن ساخته‌ام و بحضور آورده‌ام تا چهار چندان انعام دریافت دارم . شاه خندید و امر کرد تا چهار یک انعام استاد را بدلتک ارزی دارند .

پس از درگذشتن میرزا غلامحسین پسرش حبیب سماع حضور روی کار آمد که او نیز از خداوندان سنتور بود . دوپسر کوچکش را ضرب گیری آموخته بود که سازش را همراهی میکردند . یکی از آن دو حبیب دوم معروف به سماهی است که چندسال قبل دیده از جهان پوشید . او نیز مانند جد و پدر با سنتور اعجاز میکرد و شور در دل رند و زاهد میافکند .

سماع حضور خواهری داشت بنام زیور سلطان که بعد ها ملقب به عندلیب السلطنه شد و الحق این لقب رازینده بود . از هیچکس صوتی بدان رسائی و کبرائی و تمام عباری نشنیدم . وقتی منتهای اوج را میخواند دهانش بزحمت باز بود و چون از ششدانگ بزیر میآمد گوئی لب بسته و خاموش نشسته است . این بلبل واقعی چندی نزد گلین خانم نخستین زن عقدی ناصرالدین شاه در دوران ولیعهدی میزیست . پس از مرگ گلین خانم مدرم عصمة الدوله او را نزد خود خواند . بعد از چند سال ملکه ایران دختر شاه همسر علیخان ظهیرالدوله از خواهر خواست تا عندلیب السلطنه را نزد خود برآورد و خواهشش برآورده شد . بالاخره این بانوی هنرمند باندرون شاهزاده شماع السلطنه پسر مظفرالدین شاه راه یافت و تا مرگ شاهزاده آنجا ماند .

زمانیکه عندلیب السلطنه نزد مدرم بسر میرد اغلب سماع حضور به‌بیدارش میآمد و در اندرون بساط ساز و آواز برپا میشد . حبیب میزد و زیور میخواند . نوازنده سحر بود و خواننده سحر ، زخه دلنشین بود و نغمه دلنواز ، برآستی غوغا آن بود که این برادر و خواهر هنرمند برپا میساختند

و اهل درد را از یا می‌داختند . . .

هندلیب السلطنه اُرکک دستی را نیز خوش مینواخت و تایایان عمر گاه از گذشته یاد میکرد . نزد ما می‌آمد ، آهنگهای قدیم را مینواخت و اشعاری سودائی زمزمه میکرد . وی از خوانندگان کم‌نظیری بود که تا مُرد خوب خواند .

چون از خوانندگان جنس لطیف سخن بمیان آمد بی مناسبت نیست از چند تن آنان که صوتی دلکش داشتند و سرآمد دوران خود بودند باختصار یاد شود : **گوهر خماری** که باهتیار دیدگان خمار و گیرایش بدین نام خوانده میشد . نگارنده دوران پیری او را درک کرده و با آنکه در آنوقت متجاوز از هفتاد سال از عمرش میگذشت از او آوازهائی شنیده که بر ترا تصور است . گوهر در جوانی دلدادۀ آقا رضا اقبال السلطنه عکاسباشی ناصرالدین شاه بود و براستی او را میپرستید . در مجالس حال همینکه با اصطلاح گرم میشد بیا میخواست و دایره بردست چرخ زنان و دیوانه‌وار بمیان مجلس می‌آمد و با حرکاتی موزون که حاکی از جذبۀ عاشقانه بود با آهنگهایی پرسوز اشعاری مؤثر میخواند و در پایان نغمه‌سرایی صغیری شکوه‌آمیز و ناله‌ای جانسوز بر آورده کف را بیکسو پرتاب میکرد و خود را بر زمین افکنده اشک سوزان از دیده میگون روان میساخت

دیگر از بانوان خواننده **طاوس** و **هاجر و گل رشتی** را میتوان نام برد که دارای صوت خوش بوده‌اند و از فن موسیقی و آواز بهرهای بسزا داشته‌اند .

۶ - جوادخان قزوینی - او استاد گمانچه و در شیوۀ خود مبتکر بود . از هیچ نوازنده‌ای تقلید نکرد و گوشه و پنجه‌های مخصوص بخود داشت . در جوانی بزبیا دختر لیلی نام دل باخته و بوصول نرسیده بود . غم عشق و حسرت یار پیوسته چنانش دلخسته میداشت که ممکن نبود پنجه‌ای بنوازد و اشکی نریزد ، با آنکه صدائی نداشت با ساز خود ایبائی لطیف که نام لیلی در آن یاد شده بود زمزمه میکرد و بی نصیبی خویش میگریست . ساز و حال او هر بی‌شور و بی‌ذوقی را منقلب میساخت . پیوسته گمانچه کوچکی تقریباً باندازه سه تار زیر لباده داشت و برای اهل دل بیدریغ مینواخت . بیشتر اوقات را یا نزد شاه بود یا در بارک اتابک بسر میبرد .

۷ - نایب اسدالله اصفهانی - نی نوازی بود که هیچ بنان و بیان را توانائی وصف نیکه نوازی و ناله‌هائی را که اژدل سوخته نی بیرون می‌آورد نیست . آری او با نی هم‌درد و هم‌داستان بود و با دم سحر آسای خویش آنرا بنواخوانی و باز گفتن حکایتهای عشق مجنون باز میداشت . روح مشتاق او با نی یار و در مساز بود و شکوه‌های عاشقانه او را چنانکه باید بگوش اهل درد میرسانید . تنها اوسرار نهان نی را دریافته بود و بشیروی شگفت خویش آن را با صاحب‌دلان در میان مینهاد

نایب اسدالله مردی درویش مسلک و خلیق بود و علاقه‌مندان را از هنر خویش بهره‌ها می‌بخشید . پیوسته نای کوتاهی درسورخی که کنار تیپ بغل سرداری ترتیب داده بود همراه داشت و چون کسی از او میخواست بدون تکلف بنواختن میبرد اداخت .

نایب اسدالله پس از سپری شدن بساط خوشی و بیخبری بمولد خویش اصفهان رفت و دیگر کس را از او خبر نبود . درسفری که سی و اند سال قبل نگارنده را بآن دیار دست داد در طلب وی شدم و پس از روزی چند جستجو بازش یافتم ، بیاد دوران جوانی و کامرانی و روزگار خوشدلی از دست شده سخن‌ها گفتیم و در بیخ‌ها خوردیم . آنگاه استاد دلسوخته لب سوزان نی بر لب لرزان خویش نهاد و از جدائیها شکایت آغاز کرد . بی‌اختیار دیده‌ام بر هم رفت و خود را در گذشته یرشور

و سرور کنار رفتگان دایند یافتیم و نوای نبی را زبان حال خود پنداشتیم . ناگه نبی از شکوه باز ایستاد و چون دیده گشودم اسناد را آنسان گریبان دیدم که از بسیاری اشک ، نواختن نمیتوانست ، دست بر نبی و نبی براب چمان خاموش و بیحرکت بود که گوئی روح از تنش پرواز گرفته ، از مشاهده اینحال سخت منقلب شدم ولی سبب پرسیدن را لازم ندانستم و در دل با خود گفتم : چودانی ویرسی سؤالت خطاست . مدت یکماه که در اصفهان بسر میریدم هر هفته چند بار نایب را میدیدم و هر بار ساعتها باهم راز و نیاز داشتیم . از آن پس دیگر ندانستم روزگار با او چگونه بیازی خود ادامه داد و سرانجام بر او چه گذشت .



در آن دوران مجموعه چند نوازنده و خواننده را که باهم کار میکردند اصطلاحاً دسته مینامیدند . این گونه دسته‌ها بسیار بود ولی در میان آنها دودسته برجسته وجود داشت که از لحاظ زبده بودن افراد آن حائز اهمیت بود بدین معنی که نوازندگان و خوانندگان دسته نخبه و صاحب استعداد و تعلیم بودند . ذیلاً بطور اجمال بشرح دودسته منظور که سر دسته هر دو نابینا بود میپردازد :

۱ - دسته معروف به **مؤمن کور** . مؤمن سر دسته و خود موسیقی دانی کامل و ردیف شناسی آگاه بود . باغلب نوازندگان گوشه و دفاتق فن میآموخت . افراد دسته نیز از تعلیم یافتگان خودش بودند . همسر و دودخترش با او همکاری میکردند . زنش ضرب میگرفت و دف میزد . یکی از دخترها هایش که حاجیه نامیده میشد در زیبایی و طنازی آفتی بود . چهارماد دایسند و نمکین و اندامی کشیده و متناسب داشت . صوتش خوش و مطلوب و اوچش رسا و صاف بود . اُرکک دستی را نیز سخت خوش مینواخت و ساز و آوازش هم آهنگ بود . دختر دیگر کبری زیبایی خواهر را نداشت ولی در رعنائی از اوسبق میرد و از اینراه او را رامشگری آموخته بودند . رقص چرخ زانوی او بر آستی دیدنی بود و هوا خواه بسیار داشت .

بخاطر دارم شبی که دسته مز بور را باندرون ناصر الدین شاه برده بودند در تالار برلیان غوغائی برپا بود . شاه با روئی گشاده و لبی خندان بالای مجلس بر اور رنگ مخصوص تکیه زده بود و بانوان حرم با آرایشهای گوناگون و جامه‌های رنگارنگ حلقه در حلقه بر گردش نشسته بودند . مؤمن و دخترهایش شوری در محفل افکنده و دل از عارف و عامی ربوده بودند . رقص چرخ زانوی حاجیه شاه را فزون از اندازه میسند افتاد و یکصد سکه زر بوی بخشید . آنگاه از مؤمن پرسید چگونه این رقص را بدخترت آموخته‌ای ؟ مؤمن گفت اگر امر فرمایند در وسط تالار فضائی باز کنند چگونه می‌توانم را عرضه خواهم داشت . با اشاره شاه بانوان از میان تالار بکنار رفتند و سر دسته نابینا با قد کوتاه و جامه دراز و ریش انبوه رقص زانو آغاز کرد و قهقهه شاه و گلرویان حرم با آهنگ ساز در تالار برلیان در آمیخت

۲ - **دسته کریم کور** - کریم خود تار و کمانچه مینواخت ، دخترش موسوم به وجهه کمانچه میکشید و زمزمه ملیحی داشت . حسین نامی میخواند و ضرب میگرفت و صادق نامی دف میزد . حسین خواننده دویسر نوری داشت که رقاصان دسته بودند . کریم نابینا در سال وبائی (۱۳۱۰ قمری) در گذشت ، حسین آواز خوان تائب گشته در مناظر با دو پسرش به تاحی پرداخت . یکی از پسرانش بدرویش عبدالله معروف شد که تا چند سال قبل در تمام مجالس سو کواری دعوت میشد و مدیحه سرائی میکرد .